

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

دلیل چهارم تا ششم بر بساطت (مرحوم نائینی در فوائدالاصول)

مرحوم نائینی مشتق را امری بسیط می‌داند و برای اثبات این مدعا مقدماتی را ذکر و در ادامه چند دلیل بر مدعای خود اقامه نموده است.

ایشان ابتدا می‌فرماید: بحث از بساطت و ترکب از مسائل مشکل و مهم در بحث مشتق است. سپس می‌فرماید: میان این‌که هیئت مشتق دال بر نسبت ناقصه تقییدی - هیئت ضارب معنای حرفی و نسبت ناقص تقییدی داشته باشد - و میان قول به ترکب تلازم وجود دارد؛ یعنی اگر مشتق را دارای هیئت بدانیم که مسلم این مطلب وجود دارد و هیئت دارای معنای حرفی به معنای نسبت باشد پس به دو طرف نیاز دارد. یکی از این دو طرف ذات و طرف دیگر باید مبدأ باشد که نتیجه آن نسبت ناقص تقییدی است پس مشتق باید مرکب باشد.

به بیان دیگر اگر قائلی هیئت مشتق را دال بر معنای حرفی یا نسبت بین ذات و مبدأ دانست باید ملتزم به ترکب شود و در نتیجه اختیار قول بساطت مبتنی بر این است که مشتق را دارای معنای حرفی ندانسته و نسبت بین مبدأ و ذات انکار نمائیم.

ایشان در ادامه می‌فرماید: محل نزاع این است که مدرک و مقصود از بساطت و ترکب در محل بحث این است که از مفهوم در عالم إدراک، دو معنا یا یک معنا به ذهن خطور می‌کند؟! به عنوان مثال از «ضارب» دو چیز یعنی «ذات ثبت له الضرب» به ذهن می‌آید یا یک معنا؟!

اما این‌که در کلام برخی مانند مرحوم آخوند مطرح شده که از یک طرف قائل به بساطت هستیم اما از طرف دیگر مانعی وجود ندارد که تحلیل عقلی به دو معنا مطرح شود، معنای محصلی ندارد چون محل نزاع در این است که اگر از مشتق یک معنا اراده شود بسیط و اگر دو معنا از آن اراده شود مرکب است.

مرحوم نائینی سپس می‌فرماید: از مرحوم شیخ انصاری چنین نقل شده است که ایشان برای اثبات بساطت مشتق، آنرا به جوامد قیاس نموده است؛ یعنی همان‌گونه که در جوامد بحث از ذات مطرح نیست و با گفتن «حجر» یا «شجر» یک مفهوم یا معنا به ذهن خطور می‌کند و نمی‌گویند «شجر» به معنای «ذات ثبت له الشجرية» است در مشتق نیز همین مطلب جریان دارد.

در مقابل برخی می‌گویند: قیاس مذکور صحیح نیست و در جوامد نیز حتماً دو معنا به ذهن خطور می‌کند چون «حجر» یا «شجر» اسم ذات هستند و ممکن نیست چیزی اسم ذات باشد اما خود ذات به ذهن خطور ننماید.

مرحوم نائینی ابتدا در دفاع از مرحوم شیخ اعظم انصاری می‌فرماید: قیاس مذکور صحیح بوده و همان مسأله‌ای که منشأ توهّم

ترکیب در مشتقات شده است در جوامد نیز وجود دارد با این توضیح که در باب مشتق منشأ توهم ترکیب این است که مشتق لابشرط از حمل اعتبار می شود؛ به عنوان مثال گفته می شود زمانی که مشتق لابشرط از حمل شد اطلاق و حمل بر ذات می شود در نتیجه ذات داخل در مفهوم مشتق است. همین اعتبار لابشرطیت اگر در «حجر» یا «شجر» فرض شد به این صورت که آن ها نیز بر ذات قابل حمل هستند پس می توان گفت ذات داخل در مفهوم حجریت است.

ایشان در ادامه می فرماید: در نظر گرفتن این اعتبار در باب جوامد ممکن نیست چون اگر لابشرطیت در جوامد در نظر گرفته شود سبب می شود جنس تبدیل به فصل، فصل تبدیل به جنس و جنس تبدیل به نوع و نوع تبدیل به فصل شود حال آن که بطلان آن واضح است؛ به این بیان که اگر حیوان در «الانسان حیوان» لابشرط از حمل در نظر گرفته شود حیوان انسان خواهد شد پس جنس نوع می شود یا اگر حیوان در «الناطق حیوان» لابشرط از حمل در نظر گرفته شود حیوان ناطق می شود و جنس تبدیل به فصل خواهد شد.

به بیان دیگر اعتبار لابشرطیت و بشرط لا این چنین قابل تصور است که در کتاب های فلسفه گفته می شود تفاوت میان ماده و جنس یا صورت و فصل تفاوت اعتباری است پس زمانی که چیزی ماده و قوه ی صرف و محض شد، قابلیت حمل ندارد چون مقصود این است که محضیت قوه و ماده اعتبار شود و در نتیجه بشرط لای از حمل خواهد شد. صورت نیز فعلیت محض بوده و بشرط لای از حمل است. اما اگر ماده لابشرط در نظر گرفته شود، جنس و اگر صورت لابشرط در نظر گرفته شود فصل خواهد شد پس تفاوت این ها با هم تفاوتی اعتباری است.

از مجموع کلمات ایشان چنین استفاده می شود که در «ضارب» ممکن است اعتبار لابشرطیت از حمل انجام شود چون مستلزم این که ذات داخل در مفهوم آن شود نیست. اما در جوامد این امر ممکن نیست و اگر چنین عملی انجام شود لازم است «شجر» یا «حیوان» که جنس برای انسان است تبدیل به نوع و یا نوع تبدیل به جنس و یا فصل تبدیل به جنس و یا جنس تبدیل به فصل شود.

هر چند مرحوم نائینی درصدد اثبات این است که قیاس ذکر شده از مرحوم شیخ انصاری صحیح است ولی در عین حال عبارت کتاب فوائدالاصول واضح نیست و طبق تقریراتی که از ایشان وجود دارد از مجموع عبارات می توان چنین استفاده نمود که به نظر ایشان منشأ توهم ترکیب در مشتق به هیچ وجه در جوامد وارد نشده و محال است در نتیجه قیاس انجام شده صحیح نخواهد بود.

مرحوم نائینی در ادامه سه دلیل بر بساطت مشتق ذکر نموده است:

دلیل اول: مشتق طبق فرضی که اعتبار لابشرط شود همان مبدأ است؛ یعنی اگر «ضارب» بشرط لا لحاظ شود مبدأ و اگر لابشرط باشد مشتق است. اما اگر ذات داخل در مفهوم مشتق قرار گیرد از لابشرطیت خارج شده و بشرط شی خواهد شد چون هر مرکبی نسبت به اجزاء بشرط شی بوده و این قاعده ای مسلم است.

پاسخ دلیل مذکور واضح است چون مقصود از لابشرطیت، لابشرطیت از حمل و مقصود از بشرط شی بودن، در مورد ذات است و مانعی ندارد مشتق از جهت حمل بر ذات لابشرط و از جهت این که ذات در مفهوم آن وجود دارد بشرط شی باشد.

دلیل دوم: الفاظ برای مفهوم من حیث هی وضع نشده اند بلکه برای مفهومی که حاکی از حقایق باشد وضع شده اند، چون اگر مفهوم ذهنی من حیث هی ملاک باشد صدق بر موارد خارجی ندارد؛ به عنوان مثال اگر «ضارب» بر یک مفهوم هی هی که محل آن ذهن است حمل شود، قابل صدق بر امور خارجی نیست حال آن که الفاظ برای صدق بر مسائل خارجی وضع شده اند.

ایشان در ادامه می‌فرماید: مفهوم چیزی است که عقل آن را درک می‌کند و از آن تعبیر به تصور می‌شود و در آن احتمال ترکیب وجود ندارد.

به نظر ما دلیل مذکور مانند این است که ادعا شود در مفهوم مشتق معنای بسیط متبادر بوده و در آن ذات وجود ندارد؛ در نتیجه نیاز به بیان مقدماتی که مرحوم نائینی به آن پرداخت نیست. ضمن این‌که ممکن طرف مقابل عکس این تبادر را ادعا نماید، پس این دلیل نیز تام نمی‌باشد.^[1]

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. « (الأمر الثامن) في بساطة مفهوم المشتق و تركيبه، و هو من أشكال الأمور المبحوث عنها في المشتق، و قبل بيان المختار لا بدّ من تقديم أمور: الأول: الظاهر أنّ هناك ملازمة، بين القول بدلالة هيئة المشتق على النسبة الناقصة التقيديّة، و القول بأخذ الذات في مفهومه، إذ المراد من النسبة الناقصة نسبة المبدأ إلى الذات، فلا بدّ من دلالة على الذات التي هي طرف النسبة، كدلالة على المبدأ الذي هو الطرف الآخر لها، فلا يجتمع القول بخروج الذات عن مفهوم المشتق مع القول بدلالته على النسبة الناقصة التقيديّة فتأمل. الثاني: المراد من التركيب المتنازع فيه في المقام، هو التركيب بحسب التحليل العقلي في عالم الإدراك و أخذ المفهوم، بحيث يكون المدرك العقلاني من ضارب، هو من جملة الذات التي ثبت لها الضرب على وجه يكون مدلول اللفظ هو هذه الجملة المركبة من الذات و المبدأ و ثبوته لها، و يقابله البساطة، فأنه معنى البساطة هو خروج الذات عن مدلوله، بحيث يكون المدرك العقلاني من ضارب مثلاً امراً واحداً و معنى فارداً ليست الذات داخلة فيه. و الحاصل: أنّ للقائم مثلاً وجوداً خارجياً، و وجوداً عقلياً. أمّا الوجود الخارجي: فهو عبارة عن الهيئة الخاصّة و الشّكل المخصوص القائم بالهواء. و أمّا الوجود العقلاني المدرك من إطلاق القائم فهو المتنازع فيه من حيث أخذ الذات فيه، فمن يقول بالتركيب، يقول: أنّ المدرك العقلاني و المفهوم من قائم، هو الذات التي ثبت لها تلك الهيئة الخاصّة و القائم بها ذلك المبدأ. و من يقول بالبساطة يقول: بخروج الذات عن المفهوم، و أمّا المفهوم من قائم هو عنوان الذات يتولّد من قيام المبدأ بها، من دون ان يكون الذات جزء المفهوم و المدرك حتّى عند التحليل العقلي، إذا التركيب و لو تحليلاً ينافي البساطة. فما يظهر من بعض الأعلام: من الالتزام بالتركيب عند التحليل العقلي مع الالتزام بالبساطة ممّا لا وجه له. ثمّ أنّ أخذ الذات في مفهوم المشتق يتصوّر على وجهين: الأول: ان يكون الذات المبهمة الكلّيّة مأخوذة فيه بمعنى أخذ ذات ما فيه. الثاني: أخذ الذوات الشّخصيّة في مفهومه من باب الوضع العامّ و الموضوع له الخاصّ، و سيأتي ما في كلا الوجهين إن شاء الله تعالى...» فوائد الاصول، ج 1، ص: 103 به بعد.